



شاهنامه تصنیف ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی*

سیلوستر دو ساسی

ترجمه احمد سمیعی (گیلانی)

شاهنامه، منظومه پهلوانی، حاوی تاریخ ایرانی از کیومرث تا یزدگرد یعنی از دیرینه‌ترین روزگاران تا فتح امپراتوری ایران به دست اعراب، به قلم ابوالقاسم فردوسی، به دقت تمام با استفاده از چند کهن‌ترین و بهترین نسخه خطی، همراه با واژه‌نامه‌ای که، در آن، شمار هنگفتی از واژه‌های مهجور و منسوخ و تعبیّرات مبهم توضیح داده شده، علاوه بر آن، برخوردار از مقدمه و زندگینامه مصنف به زبان‌های انگلیسی و فارسی که بر غنای آن افزوده و ضمیمه‌ای شامل خوان‌های الحاقی مندرج در نسخه‌های گوناگون که در این منظومه گنجانده شده، به تصحیح آقای ترنر ماکان^۱، مترجم زبان فارسی سرفرماندهی و عضو انجمن آسیائی کلکته، ۱۸۲۹، چهار جلد، به قطع وزیری، در ۲۳۴۰ صفحه متن فارسی و پنجاه و شش صفحه مقدمه به زبان انگلیسی.

در فضای مجله‌ای صرفاً مختص ادبیات مشرق زمین، هر مقدار سهم به بررسی انتقادی چاپی از شاهنامه داده شود، به دشواری می‌توان انتظار خوانندگانی را برآورد که خواهان شناخت عمیق ماهیت این منظومه، موضوع، تاریخچه انتشار، سبک، ارزش شعری، و

* ترجمه مقاله‌ای با مشخصات زیر:

De Sacy, Silvestre, «کتاب شاهنامه تصنیف ابوالقاسم طوسی متخلص به فردوسی» *Journal des savants* (نامه دانشوران), Janvier 1833, pp. 34-47.

1) Turner MACAN

شرح حال مصنف آن همچنین آگاهی از تصرفاتی که طی بیش از هشت قرن در آن شده، کارهایی که جامعه علمی اروپا در رابطه با آن انجام داده، پاره‌هایی از آن که به چاپ رسیده، ارزش هر آنچه پیش از تصحیح کامل آقای ترنر ماکان درباره آن نوشته شده، ارزش خود این تصحیح و، سرانجام، اصلاحاتی که شایسته است در آن صورت گیرد و ضوابطی که در تصحیح تازه‌تری از آن باید رعایت شود باشند. بنابراین، ما، برای نگارش مقاله‌ای که قرار است در مجله‌ای دربرگیرنده سراسر عرصه علوم و معارف درج شود و در صفحاتی اندک شمار همه گفتنی‌های ما را شامل باشد، چه اندازه از حد آن انتظار باید فروتر بمانیم. خوشبختانه، این اول بار نیست که ما درباره این منظومه مشهور جزئیاتی تاریخی و انتقادی به جمهور دانشمندان عرضه می‌داریم و، از این رو، می‌توانیم، با رجوع دادن به آنچه سال‌ها پیش از این در مجله دانشنامه‌ای^۲ (سال ۱۸۱۳، جلد ۴) نوشته‌ایم، از گرانی بار وظیفه‌ای که امروز بر عهده ما نهاده شده اندکی بکاهیم. مع الوصف، و پیش از هر چیز باید بپذیریم که، اگر برای ابقای این وظیفه با رضایت وجدان لازم می‌آمد که، قلم به دست، چهار جلد متن شامل نزدیک به ۲۴۰۰ صفحه و بیش از ۵۴۰۰۰ بیت را بررسی انتقادی کنیم، آن را فوق طاقت و نیروی خویش می‌سنجیدیم و هرگز بر ذمه نمی‌گرفتیم. اما اگر، این اقرار، که بدان موظف بودیم، از جهتی، خواننده را از قید احتیاطی که ناگزیریم برای اظهار نظرهای خود قایل شویم و هم از قید احتیاطی که او خود در اعتماد به داوری ما باید لحاظ کند آگاه می‌سازد، از جهتی دیگر، گمان داریم که، با ورود در بررسی انتقادی اثری که بخش‌هایی از آن (به خصوص داستان طولانی سهراب) بارها موضوع دوره‌های درسی و از مواد آموزشی ما بوده، زیاد جسور و بی‌پروا نبوده‌ایم. گفتار خود را از شرح کوتاه کارهای مربوط به شاهنامه پیش از سال ۱۸۱۳ و، در نتیجه، پیش از مقاله مندرج در مجله دانشنامه‌ای که از آن یاد شد آغاز می‌کنیم. در ردیف اول، جلد اول، یگانه جلد منتشر شده شاهنامه را جای می‌دهیم که به تصحیح متن کامل آن به سرپرستی یکی از دانشمندان، آقای لامسِدِن^۳، در کلکته مبادرت و، در آن، برای تمام یا پاره‌ای از متن، از نه کمتر از ۲۷ نسخه خطی استفاده شده است. تاریخ چاپ این جلد

2) Magasin encyclopédique

3) Lumsden

۱۸۱۱ است، اما، تا آنجا که اطلاع داریم، تا زمانی که مقاله ما در مجله دانشنامه‌ای منتشر شد، هیچ نسخه‌ای از آن به اروپا نیامده بود. این چاپ، که قرار بود در هشت جلد به قطع رحلی صورت گیرد، بر اثر قطع کمک حکومت بریتانیایی هند، متوقف سپس به کنار نهاده شد.

آقای جیمز آتکینسن^۴، عضو انجمن آسیائی کلکته، در سال ۱۸۱۴، پاره طویلی از شاهنامه را، با ترجمه آزاد یا بهتر بگوییم تقلیدی منظومه به انگلیسی، با عنوان سهراب، منظومه‌ای به ترجمه آزاد از اصل فارسی اثر فردوسی^۵ منتشر ساخت. این داستان، متشکل از حدود ۱۶۰۰ بیت، یکی از درخشان‌ترین قطعات شاهنامه شمرده شده است. آقای آتکینسن آن را از روی متنی به چاپ رساند که آقای لامسیدن برای چاپ آماده ساخته و از سر لطف در اختیار او نهاده بود. ترجمه منظوم آقای آتکینسن، آن‌چنان که طبعاً گمان می‌رود، به فهم متن چندانی کمک نمی‌کند و توضیحات او در حواشی به ندرت حایز هدف متن شناسی اند.

از مستخرجهی بس گسترده‌تر از منظومه پهلوانی فردوسی که، به همت ی. گورس^۶، به زبان آلمانی و به سال ۱۸۲۰، در دو جلد به قطع وزیری در برلن چاپ و منتشر شده فایده بیشتری می‌توان برگرفت. عنوان این اثر حماسه ملی ایران، از شاهنامه فردوسی^۷ است. پدیدآورنده آن از نسخه خطی کتابخانه گوتینگن بهره جسته است. وی، با حذف هر آنچه گسستی در تسلسل روایاتی که فردوسی در منظومه خود گرد آورده پدید نمی آورده، از آن، ۳۷ قطعه استخراج کرده که می‌توان آنها را منظومه‌های کوتاه مستقلی شمرده که نمودار تاریخ مسلسل پهلوانی ایران از کیومرث تا مرگ رستم اند. به رغم حذف‌هایی که آقای گورس مجاز شمرده و در برنامه کار او بوده همچنین به رغم سیر آزاد و مستقل ترجمه‌اش، در اغلب موارد، می‌توان، در کتابش، متن اصلی را، نه تنها در کل و تمامیت آن بلکه حتی در همه جزئیات و تفصیل آن، پی گرفت.

4) James Atkinson

5) Soohrab, a Poem: freely translated from the Original Persian of Firdoussee

6) J. GOERRES

7) Das Heldenbuch von Iran, aus dem Shah-nameh des Firdussi

مجموعه موسوم به ذخایر مشرق‌زمین^۸، که جلد دوم آن فرصتی برای سخن گفتن از شاهنامه در مجله دانشنامه‌ای برایم فراهم ساخت، در جلدهای سوم و پنجم نیز، که به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۱۴ منتشر شدند، پاره‌هایی از منظومه فردوسی را به دست داد؛ آقای ساموئل گونتر وال^۹، مصحح و مترجم پاره طویل مرکب از نزدیک به ۳۰۰ بیت مندرج در جلد پنجم این مجموعه، آن را به عنوان مسطورهای از ترجمه آلمانی متن کامل شاهنامه، همراه شرح و چند تصویر، به جامعه علمی هدیه کرد - متنی که قرار بود جمعاً در چهار جلد حجیم به قطع وزیری عرضه شود. متأسفانه این اثر، که وی چند سال از عمر خود را وقف آن کرده بود، به چاپ نرسید.

آقای فن هامر^{۱۰}، که در اثر سترگ خود درباره ادبیات فارسی (تاریخ هنر سخنوری (بلاغت))^{۱۱}، چاپ ۱۸۱۸ در وین، نمی‌توانست فردوسی را در یکی از نخستین ردیف‌ها جای ندهد. به زندگینامه شاعر، پاره‌ای از داستان سهراب، همچنین قطعه‌ای بس نظرگیرتر یعنی گزارش لشکرکشی اسفندیار، پسر گشتاسب، به جنگ ارجاسب شاه توران را، که سوگند خورده بود دین زردشت را براندازد، ملحق ساخت. شمار ابیات این پاره کمتر از ۸۰۰ تا ۹۰۰ نیست.

در پژوهش‌های راجع به خاستگاه و سرگذشت کلیله و دمنه که به نام حکایات پیدپای یا پیلپای شناخته‌تر است - پژوهش‌هایی که نتایج آن در جلدهای نهم و دهم یادداشت‌ها و مستخرجات نسخه‌های خطی^{۱۲} منتشر شده، گزارش آنچه را در رابطه با کشف این کتاب در زمان سلطنت نوشیروان روی داده، بدان‌سان که در شاهنامه طی^{۱۳} بیت آمده است (در بخش اول جلد دهم، صفحه ۱۴۰ به بعد)، درج کرده‌ام.

سرانجام، آقایان زول مول^{۱۳} و آلشهاوزن^{۱۴}، در مجموعه کوچکی به نام پاره‌های مربوط به دین زردشت، مستخرج از نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه سلطنتی^{۱۵}، قطعاتی گوناگون

8) *Les Mines de l'Orient*

9) Sam. Günther Wahl

10) HAMMER

11) *Geschichte der Schönen Redekünste Persiens*12) *Notices et Extraits des manuscrits*

13) J. Mohl

14) OLSHAUSEN

15) *Fragments relatifs à la religion de Zoroastre, extraits des manuscrits persans de la bibliothèque du Roi*

از این منظومه را، به سال ۱۸۲۹، در پاریس چاپ و منتشر کردند که آقای فولرس^{۱۶} آنها را به آلمانی ترجمه کرد و با شرحی، به سال ۱۸۳۱، در بُن، با عنوان پاره‌هایی دربارهٔ دین زردشت^{۱۷} به چاپ رساند*. این مستخرجات حاوی ۱۳۷ بیت‌اند.

پس از این همه مواد منتشره، که چند فقره از آنها، چنان‌که دیدیم، حجیم‌اند، می‌توان گفت مجموع منظومه فردوسی نسبتاً شناخته بود و داوری دربارهٔ سبک و قدر و منزلت شاعری او، بی‌آنکه زیاد جسارت نشان داده شود، امکان داشت. مع‌الوصف، مطلوب آن بود که سرانجام طرح چاپ کامل این منظومه با استفاده از همهٔ وسایل تصحیح انتقادی ضامن خلوص و صحت و اعتبار متن اصلی اجرا شود و این همان کاری است که آقای ترنر ماکان بر عهده گرفته است. همهٔ کسانی که توانسته‌اند در این باب صاحب نظر باشند، از دیرباز، بر سر نهایت دشواری چنین اقدام خطیری هم‌داستان بوده‌اند. خواهیم دید که مصحح، برای غلبه بر این مشکل چه کرده و برای بازگرداندن هرچه بیشتر متن شاهنامه به خلوص و نزهت اولیّه آن چه وسایلی در اختیار داشته است. او خود، طیّ مقدمه به زبان‌های فارسی و انگلیسی در آغاز چاپ خویش، این معنی را گزارش کرده و ما مستخرجی از آن را عرضه می‌داریم.

با همهٔ قدر و ارزشی که، در مشرق‌زمین، برای منظومهٔ فردوسی قایل شده‌اند، یا بهتر بگوییم، با همهٔ تمجید و تحسینی که این منظومه از آن برخوردار گشته، چنین می‌نماید که هیچ‌گاه مراقب حفظ آن به همان صورتی که از قلم مصنف تراوش کرده و مصون داشتن آن از هرگونه تصرف و آلاشی نبوده‌اند. به خلاف، چنین به نظر می‌رسد که، به رضای خاطر خواسته‌اند آن را به دست نسخه‌برداران نادان یا گستاخ هوس‌باز و بی‌فید و بند رها سازند، به گونه‌ای که شاید هیچ اثری به اندازهٔ شاهنامه از راه حذف و الحاق و خطاهایی از هر نوع، تحریف و مخدوش و مسخ نشده باشد. این تحریف‌ها و تصرفات چندان پرشمار و فاحش‌اند که آقای ترنر، بی‌هیچ تردیدی، می‌گوید اگر سراینده زنده می‌شد، به زحمت می‌توانست، در شاهنامه‌ای که امروز به دست داریم و، در آن،

16) Vullers

17) *Fragmente über die Religion des Zoroaster*

* بنگرید به بررسی این دو جلد در (نامۀ دانشوران) *Journal des Savants*، سال ۱۸۳۲، دفترهای ژانویه و فوریه.

به دشواری می‌توان بیست بیت متوالی یافت که دو نسخه خطی در آنها کاملاً مطابقت داشته باشند، اثر خود را بازشناسد.

یکی از علل عمده رفتار کاتبان، که در قبال این اثر بیش از هر اثر دیگری خود را آزاد در تصرف دانسته‌اند، ظاهراً آن است که حتی، در میان کسانی که به داشتن یک نسخه از شاهنامه مباحثات می‌کنند، کمتر کسی می‌توان یافت که سرتاسر آن را بخواند. آقای ترنر ماکان می‌گوید:

هرچند [در هند] با بیش از صد تن آشنا گشتم که مالک نسخه‌هایی از شاهنامه بودند، هیچ‌گاه کسی را ندیدم و نشناختم که گفته باشد یک دهم این منظومه را خوانده است و به انگشت‌شماری از افراد برخوردم که هزار بیت از آن را خوانده باشند. این اثر را بسیار می‌شناسند اما به ندرت بر آن نظر می‌افکنند. همه مدعیان برخورداری از ذوق و ادب‌دوستی به آن بس می‌کنند که چند صد بیتی از شاهنامه را حفظ کنند و، به مناسبت، از بر بخوانند. در باب مجموع رویدادهای تاریخی مندرج در این اثر، مستخرجی به نشر و نسبتاً ناقص را مطالعه می‌کنند که به سال ۱۶۵۲، در زمان پادشاهی شاهجهان، به فرمان شمشیرخان حاکم غزنه، تألیف شد.

در خرید نسخه خطی، به زیبایی خط و تصویر بسی بیشتر از شمار ابیات یا درستی متن توجه می‌شود. آنچه خریدار نادیده می‌گیرد کاتب نیز از آن غافل می‌ماند. پاره‌ها و خوان‌هایی تمام به کنار نهاده می‌شوند؛ در هر صفحه، ابیاتی حذف می‌شود؛ و بارها پیش می‌آید که نسخه حاوی بیش از چهل هزار بیت نباشد در حالی که شمار ابیات اصل منظومه را شصت هزار گفته‌اند. برای مهار کردن آزادی بی‌قید و شرط کاتبان، محو آثار تصرفات و تحریفاتی که از سر کم‌سواد یا گستاخی دعوی دارانه آنان روی داده، بازگرداندن متن به نزهت و صحّت آغازین از راه مقابله بهترین و قدیم‌ترین نسخه‌های خطی، و پیشگیری از هرگونه تخلیط و فساد مجدد در آن با تکثیر یگانه نسخه‌ای که بدین سان تصحیح شده باشد، به روزگار ما، در سرزمین‌های محروم از امکاناتی که صنعت چاپ برای چنین کار خطیری به دست می‌دهد، به سیم و زر و قدرت یکی از توانمندترین شاهان قاره آسیا و، علاوه بر آن، به روحیه انتقادی، که می‌توان گفت در قاره آسیا مصداق ندارد، نیاز است. شاهنامه، اگر مفسران و شارحانی می‌داشت، چه بسا کار آنان به حفظ تمامیت متن این اثر کمک می‌کرد؛ اما حجیم بودن این منظومه و موضوع آن، که با علوم تجریدی و

آموزه‌های مذهبی اسلام و فقه سنخیتی ندارد، آن را از مقوله آثاری خارج ساخته است که لازم آمده است هنر و قریحه و دانش و سخت‌کوشی شارحان در آنها به کار رود. از آنچه گفتیم نباید نتیجه گرفت که، پیش از آقای ترنر ماکان، کسی در صدد آن برنیامده است متن شاهنامه را از نو سامان دهد و تحریفاتی را که به عمد یا ناخواسته به دست کاتبان در آن روی داده بزدايد. بنا بر قول آقای ترنر و چند تن از دانشمندان که پیش از او در این باب نوشته‌اند، از دیباچه‌ای که در آغاز بسیاری از نسخه‌های خطی شاهنامه آمده چنین برمی آید که، در سال ۸۲۹ هجری، بایسنقر میرزا، یکی از نوادگان تیمور که به خواندن شاهنامه رغبت تمام داشت، متأثر از آشفتگی آن و خطاهایی که به دست کاتبان در آن وارد شده بود، فرمان داد، با مقابله و تلفیق نسخه‌های متعدد محفوظ در کتابخانه‌اش، متن آن را به صحت و خلوص آغازین بازگردانند. اما این نسخه‌ها چه بوده، ارزش و اعتبار نسبی آنها با چه ملاکی بازشناخته شده، بازسازی متن با کدام ضوابط انتقادی انجام گرفته، اطلاعاتی است که از به دست دادن آنها غفلت شده است. حتی برای بازشناختن نسخه‌هایی که در تصحیح متن شاهنامه به فرمان بایسنقر میرزا به کار رفته نشانه‌ای در دست نیست؛ چون دیباچه‌ای که از آن یاد شد و حاوی روایت آشکارا خیال‌پردازانه درباره‌ی مأخذ روایات تاریخی مندرج در شاهنامه است اصالت ندارد و بعداً به نسخه‌های قدیم‌تر افزوده شده است. لذا این مقابله‌ی نسخ، به فرض که انجام گرفته باشد، برای ما در حکم آن است که هرگز روی نداده باشد.

اما بگذارید گمان خود را صادقانه بازگویم. چنین می‌نماید که برای عبارات نویسنده دیباچه دلالت‌هایی بیش از آنچه واقعاً دارد استنباط و نقل شده باشد. به واقع، نظرها و راه و روش‌های تصحیح انتقادی به شیوه اروپایی را بر تجدید نظری از نوع سخت متفاوت حمل کرده‌اند. اینک ترجمه تحت‌اللفظی این پاره از دیباچه آنچنان که در نسخه خطی کتابخانه سلطنتی آمده - نسخه‌ای که متعلق بوده است به کتابخانه شاهان صفوی و اوتر^{۱۸} آن را انتقال داده است*.

18) OTER

* در اینجا، سیلویستر دوساسی ترجمه پاره‌ای از دیباچه شاهنامه بایسنقری به زبان فرانسه را در متن و اصل فارسی آن را در پانویشت آورده که ما طبعاً به نقل اصل فارسی آن اکتفا کرده‌ایم.

۱ درین ایام که تاریخ هجری بهشتصد و بیست ونه رسیده است ...
السلطان ابی السلطان ابی السلطان و الخاقان ابی الخاقان ابی الخاقان امیرزاده
بایسنغر بهادرخان کاهکاهی بمطالعه شاهنامه که فردوسی گفته و در
نظم آن در درّی سفته است اشتغال می نمود هر چند شاهنامه‌های متعدّد
در کتب خانه همایون معدّ بود اما چنانکه مزاج نازک و طبع لطیف

شاه و شاهزاده آنرا پسندیدی نبود و چون در روزگار دولت همایون که
بانقضای ابد توامان باد کار فرو بسته هنر بالا گرفته است و نقد
موزون سخن رواجی هرچه تمامتر یافته نهال خشک سال فضل و دانش
بامداد رشحات باران پرستش* یوماً فیوماً تازه ترست و کلزار آمال و امالی
از منهل جود و سخاوتش لحظه فلحظه سیراب تر اکر پیش ازین اهل
استعداد از زمانه متشکّی بودند محمد الله که درین دولت ابد پیوندد
هر یک بموجب استحقاق خود متکظّی میکردند بیت قدر اهل
هنر پدید آید کارها چون بکاردان افتند اشارت همایون نافذ گشت
که از چند کتب یکی تهجّ ساخته مکمل کرداند*

بخطّی چو زنجیر مشکین سلاسل* ولیکن روان همچو آب روانی
و در دیباچه حکایت جمع آوردن باستان نامه که اصل شاهنامه
است کثابت کنند

آیا، در این پاره، از مقابله نسخه‌ها و تصحیح انتقادی سخنی رفته است؟ گمان نکنم.
همه آنچه در این دیباچه می بینیم آن است که بایسنقر فرمان داده است یکی از نسخه‌های

* من، در این پاره، به جای پرستش، بتربیتش [کذا به سین: ظاهراً غلط مطبعی] و، به جای سلاسل، آن چنان که
در نسخه دیگر آمده، مسلسل می خوانم. شاید همچنین لازم باشد، به قرینه کنند در چند سطر پایین تر، به جای
کرداند، کرداند [هر دو به کاف؛ ظاهراً بر اثر نبود حرف مطبعی گ] خوانده شود. (حاشیه دوساسی)
امّا ضبط‌های درست باید «به امداد رشحات باران تربیتش»؛ «کارها چون به کاردان افتد»؛ و «سلاسل»

خطی شاهنامه محفوظ در کتابخانه‌اش را برگیرند و خطاهای آن را تصحیح کنند. سپس نسخه‌ای تازه از آن به خط خوش بپردازند - نسخه‌ای که در دیباچه آن تاریخچه شاهنامه و ماجراهای مربوط به فردوسی عرضه گردد.

به نظر من، تمام داستان همین است و بس؛ لذا نه از نسخه‌های متعدد سخنی هست، نه از قدمت آنها، نه از توصیف آنها تا چنین پنداشته شود که برای نیل به بازسازی متن اصلی سروده فردوسی مقابله و تلفیق شده باشند.

در باب تصحیح انتقادی زیر نظر آقای لامسین در سال ۱۸۰۸ نیز که برای آن، عده‌ای از بومیان بیست و هفت نسخه خطی را مقابله کرده‌اند و، درازاء، از حکومت بریتانیایی هند مزد گرفته‌اند، اطلاعاتی از آن نوع که یاد شد در دست نیست. چنان‌که پیش‌تر گفتم، تنها یک جلد از هشت جلدی که این چاپ قرار بود داشته باشد به بازار آمده است. به علاوه، داستان سهراب، که آقای آنکینسن به چاپ رسانده به همین تصحیح تعلق دارد. اگر مجاز باشم از روی آن درباره کل کار انتقادی که برای چاپ کامل پیش‌بینی شده در طرح آقای لامسین انجام گرفته داوری کنم، بلاتردید می‌گویم که، به نظر من، این ناظر تصحیح از مقصد و مقصود خود یعنی ستردن همه پاره‌های الحاقی از متن و برقراری ترتیب ابیات در هر جا که لازم افتد بس دور مانده است. هرگز قصد آن ندارم از ارزش کار آقای لامسین و از قدرشناسی که مدیون او هستیم بکاهم؛ اظهار نظر من تنها نشان‌دهنده نهایت دشواری چنین کار خطیری است. شاید، هر چند چه بسا متناقض به نظر آید، مجاز باشم بگویم دانشمندی که در مکتب تصحیح انتقادی اروپایی پرورش یافته باشد بیشتر از لایق‌ترین منشیان هند اهلیت این نوع کار را دارد - منشیانی که، اگر من بودم، جز به عنوان ابزارهایی گوش به فرمان آنان را به کار نمی‌گماشتم.

باری، نخستین دغدغه آقای ترنر ماکان باید گردآوری هر چه بیشتر نسخه‌های خطی و مقابله و تلفیق آنها بوده باشد و بوده است. وی توانسته است هفده نسخه از شاهنامه و، علاوه بر آن، چند نسخه ناقص فراهم آورد. چند صفحه از پیشگفتار او به معرفی محل نگهداری و تاریخ و ارزش و اعتبار بیشتر این نسخه‌ها اختصاص یافته است. آقای ترنر ماکان، برای مخارج کار مقابله نسخه‌ها، از کمک حکومت برخوردار بوده است. اما امیدی که او به کسب کمک برای چاپ بسته بود به نومی‌دی بدل شد. وی تصمیم

نه چندان جوانمردانه حکومت را از مخالفت مستمر آقای هارینگتن^{۱۹} ناشی می‌داند که، در آن موقع، از اعضای شورای عالی بود. بر اثر این نومیدی، اگر سخاوت راجه اود^{۲۰} در تعهد همه مخارج نبود، نسخه خطی که با هزینه‌های هنگفت آماده شده بود، پدید نمی‌آمد. لذا این پرسش را در قدردانی ممتنانه بصیر ادبیات فارسی باید شریک آقای ترنر ماکان ساخت.

از نسخه‌های مورد استفاده آقای ماکان، بعضی در ایران و بعضی دیگر در هند کتابت شده‌اند. از میان آنها که تاریخ دارند، قدیم‌ترین نسخه مورخ ۸۲۱ هجری است. آقای ترنر ماکان شمار ابیات کل منظومه را در ده نسخه به دست داده است که جدول مقایسه‌ای زیر بر اساس این اطلاعات عرضه می‌شود:

تاریخ نسخه	شمار ابیات	تاریخ نسخه	شمار ابیات
۸۲۱	۵۶،۵۸۸	۱۰۰۸	۴۷،۵۲۰
۸۸۲	۵۰،۵۰۰	۱۰۲۰	۵۱،۲۴۳
۸۹۹	۵۲،۱۳۵	بی تاریخ	۵۶،۶۸۵
۹۴۹	۵۰،۳۱۰	بی تاریخ	۵۵،۱۹۲
۱۰۰۲	۴۶،۹۸۲	بی تاریخ	۵۱،۱۳۰

این فرض نسبتاً موجه به نظر می‌رسد که نسخه، هر قدر حاوی ابیات بیشتری باشد، پاره‌های الحاقی بیشتری در آن یافت شود؛ در نتیجه، نسخه‌هایی رجحان یابند که شمار ابیات آنها کمتر باشد. اما باید اقرار کرد با این روایت مقبول عام که شاهنامه آن زمان که از زیر دست فردوسی بیرون آمد حاوی شصت هزار بیت بود - شماری که گمان دارم هنوز در هیچ نسخه یافت نشده است - این حدس به غایت ضعیف می‌گردد. وانگهی، پیش از آنکه بر اساس شمار بیشتر یا کمتر ابیات نسخه به هرگونه ارزش سنجی انتقادی دست زنیم، باید اطمینان یابیم که آیا در نسخه‌های حاوی شمار کمتری از ابیات تفاوت تقریباً به یک اندازه در همه بخش‌ها توزیع شده یا از نبود و حذف تمامی چند داستان یا خوان ناشی گردیده است. آقای ترنر ماکان ما را در این باب بی‌خبر گذاشته و نگفته است

19) HARRINGTON

20) Oude

که به واریسی این چینی دست زده و اهمیتی را که به نظر ما این واریسی حایز است برای آن قایل شده است یا نه.

اکنون باید، از قول خود ایشان، قواعدی را که برای شکل‌بندی متن چاپ خویش از آنها پیروی کرده نشان دهیم.

در درجه اول، آقای ترنر ماکان به ما خبر می‌دهد که، از آغاز شاهنامه تا داستان سهراب، عموماً از مقابله متنی پیروی کرده که برای چاپ آقای لامسیدن اختیار شده بود. وی می‌گوید:

[این موقف را با وجود آن اختیار کرده‌ام] که، در آن متن، بسیاری از پاره‌ها وجود داشته که اگر بنا را بر اعتبار بهترین نسخه‌ها می‌گذاشتم آنها را حذف می‌کردم. مع الوصف، مصححان این قسمت از شاهنامه نسخه‌هایی داشته‌اند که در اختیار من نبود و به درستی می‌توان از آن نتیجه گرفت که آنان این پاره‌ها را در آنها یافته بودند. مع ذلک، به نظر می‌آید که آنان عمدتاً نسخه‌ای را اساس قرار داده‌اند که امروز در کتابخانه کالج فورت ویلیام^{۲۱} محفوظ است و پیش از این به سراچ دارل^{۲۲} تعلق داشته و، به نظر من، ارزش و اعتبار زیادی ندارد؛ لاقلاً می‌توانم اطمینان دهم پاره‌هایی که اظهار نظر پیشین من در آنها مصداق دارد در این نسخه وجود دارد و در هیچ یک از نسخه‌های دیگر که به آنها رجوع کردم نیست. با این همه، بی‌هیچ دغدغه‌ای؛ ابیاتی چند را که الحاقی می‌شمارم حذف کرده‌ام و، در پاره‌هایی که به نظر من مبهم می‌آمد، ترتیب ابیات را تغییر داده‌ام و این تغییر بدان جهت مجاز شمرده می‌شد که آن ابیات در بهترین نسخه‌ها ترتیب دیگری داشت؛ سرانجام چند بیت را از نسخه‌هایی که نخستین مصححان از آنها بی‌خبر بوده‌اند افزودم؛ و هرچا پاره‌هایی را، که به گمان من نامعتبر و فاقد اصالت‌اند، حفظ کرده‌ام، آن را با ستاره نشان داده‌ام تا خواننده خود بتواند داوری کند. طویل‌ترین این پاره‌ها در داستان سهراب است؛ تنها مختصر آنسی با سبک فردوسی برای پی بردن به آنکه این ابیات به هیچ رو از قلم او تراوش نکرده کافی است؛ وانگهی این ابیات، به جز نسخه سراچ دارل که از آن یاد کردم، در هیچ یک از نسخه‌های دیگری که دیده‌ام نیامده است.

نمی‌توانم پنهان دارم که، به نظر من، آقای ترنر ماکان، در این مقام، درست به خلاف آنچه باید از تصحیح انتقادی انتظار داشت و، برای آن، همه وسایل را گرد آورده بوده عمل کرده است.

در درجه دوم، مصحح به ما اطلاع می‌دهد که از داستان سهراب تا پایان شاهنامه، تقریباً همواره به ارزش و اعتبار قدیم‌ترین و بهترین نسخه‌های خطی که در ایران کتابت شده اعتماد کرده است و می‌افزاید:

هرچند، در رابطه با برخی از ابیات، به اندازه نسخه‌های گوناگون تفاوت ضبط وجود داشته، در این چاپ، به زحمت پاره‌ای، خواه کوتاه خواه بلند، می‌توان یافت که چند نسخه از بهترین نسخه‌ها در ضبط آنها مطابقت نداشته باشند.

آقای ترنر باز می‌افزاید که وی چندان پای بند اعتماد به ارزش و اعتبار نسخه‌های قدیم کتابت شده در ایران بوده که، هر وقت در ضبط متنی آنها را مطابق یافته همان ضبط را، هرچند با معنی ناروشن، بر ضبط دیگر در نسخه‌ای جدید، که به گوش آشناتر می‌آمده، ترجیح داده و اختیار کرده است. این قاعده در تصحیح انتقادی به نظر، بسیار درست است؛ اما، از آن گذشته، همه چیز در شرح راه و روش‌هایی که آقای ترنر اختیار کرده مبهم است و این شرح هیچ وسیله‌ای برای سنجش درستی انتخاب‌های او در اختیار خواننده نمی‌گذارد و، از این رو، اعتماد ما به آن فقط تلویحی تواند بود. به نظر ما، کار با قواعد تصحیح انتقادی مطابقت بیشتری می‌داشت هرگاه مصحح یکی از قدیم‌ترین نسخه‌ها را اساس قرار می‌داد و هیچ‌گاه بی‌آنکه خواننده را آگاه سازد از آن عدول نمی‌کرد و، هر جا مهم به نظرش می‌رسید، ضبط‌های دیگر نسخه‌هایی را که ارزش نسبی آنها حتی الامکان از پیش نشان داده شده بود می‌افزود. این راه و روش، هر چند حجم و هزینه‌های چاپ را افزایش می‌داد، برای خوانندگانی که خوش دارند خود قضاوت کنند و هم برای خود مصحح، رضایت‌بخش‌تر می‌بود.

سرانجام، آقای ترنر دلایلی را شرح می‌دهد که وی را مصمم ساخته‌اند سه پاره را که به نظرش الحاقی می‌رسیده از متن بیرون افکند و در ضمیمه‌ای جای دهد. الحاقی بودن نخستین پاره از آنها، که در بخش پادشاهی جمشید آمده و حاوی ماجراهای پس از فرار او از ضحاک و به زنی گرفتن دختر پادشاه زابلستان است، به نظر او حتمی آمده است؛ الحاقی بودن پاره دوم که موضوع آن پیروزی رستم بر رازنی مشهور به نام کوک است کاملاً محتمل است. سومین پاره که، در آن، انبوهی از ماجراهای خارق‌العاده فراهم آمده و قهرمان اصلی آن شهبازی سرگردان به نام برزوست، که ابتدا، در جنگ با سپاهیان

ایران، در خدمت افراسیاب، شاه توران، بود و سرانجام، به هواداری از کیخسرو و به سود ایران، با افراسیاب جنگید و او را شکست داد، به نظر مصحح، به سبکی سروده شده که به طرز سخن فردوسی بسیار نزدیک است. مع الوصف، وی آن را نیز الحاقی می‌شمارد. انگیزه‌های قضاوت مصحح درباره این پاره‌ها، به نظر ما، عموماً بسیار وزین آمده است؛ با این همه، احساس می‌شود که چنین بحث‌های خاصی ما را به دو راه می‌کشاند. سخن ما تنها این است که هرچه بیشتر روایات طولانی را، به این عنوان که فاقد اعتبارند، از متن شاهنامه به دور افکنیم، بیشتر از رقم شصت هزار بیت که ظاهراً شاهنامه در آغاز حاوی آن بوده دور می‌گردیم. وانگهی، در این باب، خواننده خود می‌تواند درباره عقیده آقای ترنر ماکان و انگیزه‌هایی که این عقیده بر آنها مبتنی است داوری کند. برای تکمیل آنچه باید درباره پیشگفتارهای آقای ترنر ماکان در جایش گفته شود، مطلب باقی مانده گزارش مطالبی است که وی از دیباچه تاریخی شاهنامه بایسنقری برگرفته - دیباچه نسخه‌ای که به سفارش بایسنقر میرزا با مراقبت خاص برای کتابخانه اش کتابت شده و به بسیاری از نسخه‌ها منتقل گشته است.

بر حسب این دیباچه، پادشاهان ایرانی، به خصوص شاهان سلسله سامانی*، عنایت بسیاری به گردآوری تاریخ و ماجراهای سلاطین قدیم داشتند. هیچ شهریاری با حرارت بیشتری از نوشیروان دادگر به این جستجو مبادرت نکرده بود. وی کسانی را به نقاط گوناگون جهان گسیل داشته بود تا در هر سرزمین هر آنچه را به تاریخ شاهان آن مربوط است، گرد آورند و نسخه‌ای از هر یک از این آثار تاریخی را در گنجینه کتابخانه او جای دهند. پس از آن، یزدگرد، پسر شهریار، که همه این اسناد با تاج و تخت به ارث به او رسیده بود، دانشمندی به نام دهقان، مردی همچین شاخص در پرتو دلیری و دانش و تربیت خود و یکی از وجهای مداین، را مأمور ساخت جدولی، یعنی ظاهراً مستخرجی مرتب به ترتیب زمانی، از همه این تاریخ‌های خاص تنظیم کند و او از عهده این کار برآمد و تاریخ مسلسلی، از عهد کیومرث تا زمان خسرو پرویز، ساخت و پرداخت و، هر جا خلأ و کمبودی یافت، آن را با مراجعه به موبدان و ادبا، پُر کرد.

* به احتمال قوی، غلط مطبعی است به جای ساسانی، به قرینه جمله بعدی در سخن از نوشیروان. - مترجم

به هنگام فتح ایران به دست مسلمانان، در زمان خلافت عمر، این اوراق تاریخ را در میان غنایم یافتند و به نزد خلیفه بردند و عمر دستور داد که مفاد مندرجات پاره‌هایی از آن را برایش بیان کنند، برخی را پسندید اما برخی دیگر را که حاوی آموزه‌های ناپسند و حکایات پوچ بی‌معز بود مردود شمرد و از این معجون نیک و بد محتوای کتاب چنین نتیجه گرفت که خواندن آن بیش از فایده خطر دارد. در تقسیم غنایم بین فاتحان، این کتاب را به چند تن از حبشیان دادند و آنان، همچون دیگر اشیای گران‌بهایی که از خزانه یزدگرد به چنگ فاتحان افتاده بود، آن را به شاه حبشه تقدیم کردند. شاه حبشه فرمان داد تا آن را ترجمه کنند و از خواندن آن حظ تمام برد و نسخه‌هایی از آن در بیشتر ایالات حبشه و هند نشر یافت. در زمانی که یعقوب لیث در خراسان سلطنت می‌کرد، چون از این کتاب خبر یافت، فرمان داد تا نسخه‌ای از آن را از هند بیاورند و ابومنصور عبدالرزاق، فرزند عبدالله فرخ را گفت که آنچه را دهقان به زبان پهلوی نوشته بود به فارسی برگرداند و شرح رویدادهای پس از پادشاهی خسرو پرویز تا پادشاهی یزدگرد، پسر شهریار، را بر آن بیفزاید. عبدالرزاق این کار را برعهده انجمنی مرکب از پنج تن گذاشت و آن در سال ۱۶۳ هجری به پایان رسید و نسخه‌هایی از آن در عراق و خراسان منتشر شد. پس از آن، امیری از سلسله سامانی به دقیقی فرمان داد که آن را به نظم درآورد و او دو هزار بیت بیش از آن را نسروده بود که به قتل رسید و، در این کار، تازمانی که سلسله غزنوی جانشین سامانیان شد و محمود، پسر سبکتکین، بر تخت سلطنت نشست وقعه افتاد. محمود، که می‌خواست، با اقدامی افتخارآمیز، سلطنت خود را به نمایش گذارد، فرمان داد که این تاریخ را به نظم درآورند. نویسنده این دیباچه دو تحریر متفاوت از آن را، در رابطه با طریقی که محمود از این نامه باستان، حاوی تاریخ پهلوانی ایران، خبر یافت گزارش می‌کند.

آقای ترنر ماکان، پس از نقل این روایات، می‌کوشد تا نشان دهد که در آنها نشانی از واقعیت و حتی واقع‌نمایی نیست و، با استناد به ابیاتی از فردوسی برگرفته از منظومه‌ای سروده او به نام یوسف و زلیخا*، ثابت می‌کند که این شاعر ماجراهای شگفتی را که نقل

* اکنون مسلم است که منظومه یوسف و زلیخا نه از فردوسی بلکه سروده یکی از شاعران عهد طغانشاه (وفات: ۴۶۵) شاهزاده سلجوقی است. - مترجم

کرده و با جاذبه‌های نیروی خیال و شعر در شاهنامه به وصف آنها زیبایی بخشیده افسانه‌هایی بیش تلقی نکرده است. ما، هرچند در باب روایتی که مختصر آن را گزارش کردیم با آقای ترنر ماکان کاملاً هم‌نظریم، بر این باوریم که رویدادها و ماجراهای داستانی که در شاهنامه روایت شده آفریده فردوسی نیست و پیش از اسلام در میان ایرانیان رواج داشته و، به حکایت ظواهر امر، ابتدا به زبان پهلوی سپس به زبان فارسی مکتوب شده و صورت چرخه‌ای از داستان‌های پهلوانی را پیدا کرده که فردوسی آنها را در اثر واحدی گرد آورده است. اینکه پیش از او چنین مجموعه‌ای به نثر وجود داشته و به نام باستان‌نامه خوانده می‌شده و اثر نویسنده‌ای که فردوسی او را دهقان می‌خواند (نامی که می‌تواند هم اسم جنس، نظیر الزاوی در زبان عربی، باشد هم اسم خاص) بوده، به نظر ما، قوی است که آن را نه انکار می‌توان کرد نه تأیید.

نویسنده دیباچه، پس از نقل چگونگی انتقال روایات تاریخی کهن ایران تا زمان فردوسی، سرگذشت فردوسی و حوادث عمر او را، نسبتاً مبسوط به زبان نثر آمیخته به نظم گزارش می‌کند. این گزارش حاوی موقعیت‌های داستان‌پردازانه بسیاری است و ما در تردید نسبت به صحت آن با آقای ترنر ماکان شریکیم. مع الوصف، خوشوقتیم که مصحح این گزارش را در پیشگفتار خود درج کرد، اما متأسفیم که در نقل آن غلط‌های مطبعی بسیاری وارد شده که صورت آن را دگرگون ساخته و غالباً خواننده را از پیگیری مطالب باز می‌دارد.

در مقاله‌ای دیگر، خواهیم کوشید متن شاهنامه را، آن‌چنان که این چاپ به ما عرضه می‌دارد، به محک نقد بسنجیم.

□